

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِهِ  
الطَّاهِرِينَ».

بحث درباره عصمت انبیاء و معصومین دیگر است. این بحث دارای چند مرحله  
ایجابی و سلبی است. مرحله ایجابی دارای چند بُعد است. بعد اول: اصلاً عصمت یعنی  
چه؟ و آیا در قرآن شریف از برای مقامات عالی‌هی رسل و انبیاء، لفظ «عصمت» داریم یا  
الفاظ دیگری است که از آن‌ها معنای عصمت مصطلح استفاده می‌شود؟

و بعد انبیائی که در قرآن شریف یاد شده‌اند، من ۲۵ نبی را این‌جا نوشته‌ام. اما یادم  
هست که ۲۶ نبی ما استفاده کردیم. در ۲۵ با مرحوم استاد علامه طباطبایی شرکت  
داریم. اما من هنوز بیست و ششم را پیدا نکردم. ۲۵ نبی عبارت هستند از: آدم، ابراهیم،  
موسی، عیسی، محمد، داود، سلیمان، هود، صالح، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، یوسف،  
ادریس، الیاس، یونس، لوط، هارون، الیسع، ذالکفل، ذوالقرنین، یحیی، زکریا، ایوب و  
ادریس. بیست و ششم را من یادم نیست، بعداً خدمت برادران عرض می‌کنم.

- ادریس را دو بار ذکر کردید.

- ادریس را دو بار ذکر کردم؟ باید ببینم. بله، ادریس دو بار است. پس ۲۴ نبی است.

دوتا طلب برادران.

- [سؤال]

- بله؟ «سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ»<sup>۱</sup> إل یاسین است، آل یاسین نیست. در إل یاسین بحث

است. البته این را هم اضافه بفرمایید. إل یاسین ممکن است مفرد باشد و ممکن است

جمع، این هم یکی تا بعد من مراجعه جدید کنم ببینم که بقیه چیست؟

۱. صافات، آیه ۱۳۰.

راجع به لفظ «عصمت» و در اصطلاح خودمان، ما اولاً بحث داریم. ثانیاً ببینیم ما اصلاً بحث را ترکیب کنیم بر عصمت به معنای مصطلح یا به معنای لغوی، و حال آن که در قرآن شریف، ما لفظ عصمت بدین معنا را نداریم. «قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ»<sup>۱</sup> بسم الله، اما از اوصاف رسل (ع) عصمت باشد، ما به لفظ عصمت در قرآن شریف نداریم. عناوینی که در قرآن شریف داریم عبارت است از: رسول، مبعوث، امین، مصطفی، منتجب، مخلص، نبی، مطاع، سنة الرسالة، هدی، تثبیت، و دو وصف است که از برای موسی (ع) است که در سوره طه آیه ۳۹ می‌فرماید: «وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي» و در همین سوره آیه ۴۱ «وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي». و یک عنوان دیگر که آخر عرض کردم، عنوان تثبیت است که عنوان تثبیت، تثبیتی که نسبت به رسل الهی است از تمام این مراحل می‌شود گفت بالاتر است یا جامع این مراحل است.

ملاحظه فرمودید برادران که در این دوازده عنوانی که ما با سیر تقریباً کامل در آیات رسالت و نبوت و اصطفا و انتجاب و هدایت و تثبیت، ما دوازده عنوان که دوازده وصف است از برای مرسلین (ع) پیدا کردیم. لفظ عصمت در این‌ها نبوده است. البته می‌شود التقاط معنای عصمت را از این دوازده عنوان کرد. این هم یک مطلب که در هر کدام ما بحث‌هایی داریم بر محور آیاتی که مربوط به هر یک از این عناوین است.

- [سؤال]

- من عصمت رسالت را عرض می‌کنم، نه عصمت نگهبانی از غرق. عصم آن طوری داریم. «لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» عصمت در معنایی که ما می‌گوییم عصمت معصومین است نه عصمت از غرق در آب.

- [سؤال]

- خلاصه پسر نوح را اگر خدا نجات می‌داد معصومش نکرده بود. عصمت از غرق. ما هفت عنوان از برای مکلفین داریم. مراحل روحی، معرفتی، علمی، عملی و کل مراحل روحی که ایجاباً و سلباً برای مکلفین هست، ما هفت تا پیدا کردیم. مرحله‌ی دانیه‌ی دانیه کفر است. مرحله عالی‌ه‌ی عالی‌ه عصمت است و بینهما از عصمت که پایین بیاییم عدالت مطلقه است. از عدالت مطلقه یک مقدار پایین‌تر بیاییم ایمان مطلق است؛ چون ایمان، هم با فسق می‌سازد هم با عدالت. به مراتب عدالت و مراحل فسق.

۱. هود، آیه ۴۳.

پس مرحله‌ی اولی که بالاترین مراحل معرفتی و عملی انسان مکلف است عصمت است و بعداً عدالت مطلقه است و بعداً ایمان است. بعد از ایمان، اسلام است. اسلامی که نه در آن نفاق است و نه ایمان است. «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنَّ قَوْلُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»<sup>۱</sup> این اسلام است. بعد از اسلام، نفاق است که ششم باشد. اسلامی است که نه تنها ایمان در قلب داخل نشده بلکه کفر تمام قلب را گرفته است. مرحله بعدی کفر رسمی است که این هفت مرحله است.

پنج مرحله اولی، درجات پنج‌گانه‌ای است که هر کدام دارای درجات است، و دو مرحله آخر که نفاق است و کفر، دو درک است که هر کدام دارای درکات است. مثلاً مرحله اولی از پنج مرحله‌ای که درجات است عصمت است، عصمت دارای درجات است، یک درجه نیست، بعداً عدالت، درجات است، بعداً ایمان مطلق، درجات است، بعداً خود اسلام، اسلامی است که «وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» یا دخول ایمان در قلب نزدیک است یا دور است. این هم دارای درجات است. و اما اگر از این بگذریم نفاق، نفاق دارای درکات است. منافقین همه یکسان نیستند کما این که مؤمنین یکسان نیستند، معصومین یکسان نیستند، و بعد از نفاق کفر است که کفر هم دارای درکات است.

یک کفر است که کتابی است و لکن کافر بالاسلام است. یک کفر است که کتابی نیست، کافر بالاسلام است ولی موحد است. یک کفر است که مشرک است. یک کفر است که ملحد است. این‌ها درکات کفر است. پس برای هر کدام از این هفت مرحله، مراحلی که مکلفین دارند و اوصافی که دارند، هر کدام دارای مراحل گوناگون است، یا درجات در بعد اسلام، یا درکات در بعد کفر. چه کفر نفاقی باشد و چه کفر رسمی باشد.

- [سؤال]

- عصمت، عدالت، ایمان. عصمت، مرحله اولی است. عدالت مرحله ثانی، ایمان مرحله ثالث است.

- بعد از آن چیست؟

- بعد از ایمان، اسلام است. «وَ لَمَّا يَدْخُلِ» بعد از این چیست؟ بعد از آن نفاق است. بعد از آن کفر است. حالا عرض می‌کنیم. من این‌جا نوشته‌ام «العصمة، العدالة، الإیمان، الإسلام «وَ لَمَّا يَدْخُلِ» اشتباه است.

- یعنی «وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ»؟

---

۱. حجرات، آیه ۱۴.

- بله، اشتباه حساب از من است. الإسلام «وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ» شش مرحله خواهد بود.

- ایمان بعد از عدالت، اسلام است، بعد از اسلام، ایمان است.  
- خیر، آن یک اسلامی است که بعد الایمان است؛ چون دو اسلام داریم: یک اسلام قبل الایمان است، یک اسلام بعد الایمان. ما اسلام قبل الایمان را عرض کردیم. اما اسلام بعد الایمان یک مرتبه عالی‌های از ایمان است. ما کل ایمان را یک درجه حساب می‌کنیم. ببینید کل عصمت، کل عدالت، کل ایمان، کل اسلام، کل نفاق، کل کفر که شش مرحله است، ما یک مرحله را اشتباه کردیم. این هم یک بحث. این‌ها ترتیب بحث است که خدمت برادران عرض می‌کنم که روی آن مطالعه بفرمایید و دقت و مراجعه کنید.

حالا عصمت، عصمتی که ما نوعاً می‌شنویم و قائل هستیم چیست؟ ببینید ما یک عصمت مطلقه‌ی من دون استثناء داریم نه قصوراً و نه تقصیراً، در بعد علمی، در بعد عقیدتی، در بعد عملی، این در غیر خدا نیست. خداوند علمش مطلق، قدرتش مطلقه، رحمتش مطلقه. نه قصوری هست و نه تقصیری، خودپا است، خودنگهبان است، قیوم است، این عصمت در انحصار حضرت حق است. و عاصم خداوند خود خداوند است، معصومین که این‌طور نیستند، معصومین، عاصم‌های گوناگون دارند که ما بعداً بحث می‌کنیم. این مرحله که در باب توحید بحث شده ولو این به لفظ نبود. مرحله بعد عصمت رسالتی است.

- پس خودش هم نیاز به عاصم برای خودش ندارد.

- ندارد، خودپا است. بنابراین ما در مرحله دوم باید بحث کنیم. مرحله دوم عبارت است از عصمت محدوده، منتها، عصمت محدوده در حدود رسالت. عصمت محدوده در حدود رسالت، چه چیزی می‌خواهد بگوید؟ ببینید این رسالت الهی که رسالت بالوحی است دارای سه بعد است: آیا عصمت در بعد رسالت که دارای این سه بعد است در بعد چهارم و پنجم و ابعاد دیگر عصمت لازم است یا خیر؟ آن هم بحث است، و لکن آن‌که محور پذیرش هست، عقلاً، کتاباً و سنتاً درباره عصمت رسل، عصمت در بعد رسالتی است.

رسالت دارای سه جهت است: جهت اولای رسالت، عصمت در تلقی وحی است. معصوم که رسول است باید تلقی وحی کند و وحی را القاء کند. این عصمت در تلقی وحی به چه حساب؟ به این حساب که وقتی که خداوند وحی می‌کند به رسولی از رسل،

این رسول بداند که این وحی خدا است، اگر نداند که قاطی می‌کند. همان‌طور که رسالت خود را باید بداند، باید بداند که خداوند او را ارسال فرموده است، از برای دعوت مکلفین، مواد رسالت که عبارت است از وحی، وقتی وحی می‌شود بر این پیغمبر با مراحل گوناگون، وحی بی‌حجاب یا وحی با حجاب نوم، با حجاب کلام، با حجاب شجره، با حجاب ملک وحی جبرئیل، وحی بی‌حجاب، وحی باحجاب که مراتبش را قبلاً اشاره کردم، که یک آیه در این بحث است که خداوند تکلم نمی‌کند با احدی «إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِيَاذِنِهِ مَا يَشَاءُ»<sup>۱</sup> قبلاً مفصل ما بحث کردیم. تکرار نمی‌کنیم.

حالا، این پیغمبر، همان‌طور که باید بداند مُرْسَلٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ است، ماده رسالت که وحی است باید بداند آنچه در قلب او وارد می‌شود فکر خودش نیست، فکر دیگران نیست، فکر طبیعت بشری نیست، اثر اکثریت آراء نیست، اثر محیط نیست، اثر جو نیست، اثر معاشرت نیست، این‌ها نیست و نیست و نیست «لا إله» آنچه مربوط به غیر الله است کنار «إلا الله» آنچه به عنوان رسالت، به این عنوان، و إلا وقتی پیغمبر می‌خواهد غذا بخورد باید وحی بشود که چگونه غذا بخور؟ معذرت می‌خواهم با عیالش اگر می‌خواهد بخوابد باید وحی شود که چگونه بخواب و چه زمانی بخواب؟ این‌ها که نیست. این بعد رسالتی نیست. در بعد رسالتی در بعد دعوت الی الله که زبانش، که عملش، که تقریرش دستگاه گیرنده‌ی وحی است در یک جهت، و دستگاه فرستنده وحی است در جهت دیگر، این گیرنده بداند آنچه که می‌گیرد از خدا است، تا وقتی می‌فرستد بداند آنچه می‌فرستد، آن چیزی است که از خداوند متعال گرفته است. پس زاویه‌ی اولی در مثلث رسالت، عبارت است از عصمت در تلقی وحی.

و این غلط است که بر پیغمبر وحی بشود، نداند که وحی خدا است یا از جای دیگر است، این حتماً باید بداند، اگر نداند که گمراهی در نقطه اولی است. همان‌طوری که دیگران اگر افکار گوناگونی دارند نمی‌توانند بر روی این افکار گوناگون را صد درصد صحه بگذارند.

- راجع به نزدیکی هم دارد که مثلاً چه شبی نزدیکی بکن یا چه شبی نزدیکی نکن.
- این‌ها وحی نیست.

---

۱. شوری، آیه ۵۱.

- در جریان حضرت زکریا که می‌گوید «رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً»<sup>۱</sup>

- استثناء است. نه می‌خواهیم به طور کلی عرض کنیم. این طور نیست که همان طور که واجبات و محرمات به طور کلی صد درصد باید وحی شود، حتماً باید چه شبی بخواب، چه شبی نخواب و غیره. حتماً باید وحی شود. نخیر، بعضی وقت‌ها هست. کما این که در علوم معصومین، لزومی ندارد معصوم بداند چند مو در سر و ریش من است. ولی اگر دانست، مطلبی نیست.

ما داریم اصل کلی را عرض می‌کنیم. آن چیزی که لزوم دارد در عصمت رسالت، عصمت در تلقی وحی است در بعد رسالت، در ابعاد دیگر گاه هست، گاه نیست. خدا بخواهد و صلاح بداند هست، و نخواهد و صلاح نداند نیست. در آن چیزی که به عنوان ضابطه و قاعده کلی صد درصد است، این رأس الزاویه که نقطه‌ی اولای مثلث رسالت است، عصمت در تلقی وحی است.

«سُنْفِرُكَ فَلَا تَنْسَى \* إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى»<sup>۲</sup> البته این جا ایراداتی شده، جواب هم دارد. از خود آیه هم جواب دارد. ولی آن چیزی که جواب اصلی است و جواب مرحله‌ی اخیر است این است که «سُنْفِرُكَ» ما إقراء می‌کنیم، إقراء دو گونه است: گاه مطلبی را به کسی یاد می‌دهند، اما تضمین حفظ نیست، یادش می‌رود، گاهی خیر، دوبله است؛ مطلب را یاد می‌دهند و تضمین می‌کنند که یادت بماند. این را غیر خدا نمی‌تواند انجام دهد. هیچ کس نمی‌تواند مطلبی را به کسی یاد دهد و تضمین کند که یادش بماند. این کار الهی است. ربانیت است.

حالا، این بعد دوم است در این آیه «سُنْفِرُكَ» چه چیزی را؟ إقراء خداوند نسبت به قرآن است دیگر، در بعد اول، در بعد دوم سنت رسول الله است. حالا در قرآن، «سُنْفِرُكَ» نتیجه «فَلَا تَنْسَى»، «فلا تنس» نفرمود. ببینید، اگر می‌فرمود «فلا تنس» تضمین حفظ نبود. نهی می‌کند که یادت نرود. می‌شود که یادش برود. ولكن «فَلَا تَنْسَى»، نتیجه است. یعنی نتیجه إقراء الهی، این است که به طور اتوماتیکی و ربانی بدون اراده و اختیار حضرت رسول، آنچه را که پروردگار به پیغمبر (ص) وحی می‌کند، این غیر ممکن است یادش برود، بر فرض محال اگر هم بخواهد یادش برود یادش نخواهد رفت. این در قلب

۱. مریم، آیه ۱۰.

۲. اعلی، آیات ۶ و ۷.

رسول الله (ص) وحی نقش می‌بندد طوری که قابل امحاء به هیچ وسیله‌ای از وسائل نیست. نه خداوند محو می‌کند و نه به طریق اولی دیگران.

«سُفِّرْتُكَ فَلَا تَنْسَى» «إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ» که به «سُفِّرْتُكَ» می‌خورد، نه به «فَلَا تَنْسَى». یکی از جواب‌هایی که به حداد دادیم، همین بود. «سُفِّرْتُكَ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ» ما إقراء می‌کنیم، مگر آن را که نخواهیم إقراء کنیم. آن چیزی که خداوند نخواهد إقراء کند به رسول، خب إقراء نمی‌کند. ولی آن چیزی که می‌خواهد إقراء کند آیاتی که بر پیغمبر بزرگوار در کتاب نازل کرد و در سنت، روایاتی که بر قلب آن حضرت فرستاد، این نتیجه اتوماتیکی‌اش، ربانی‌اش «فَلَا تَنْسَى» است. این بعد اولای رسالت است که در تلقی وحی و در حفظ وحی، و نه فقط تلقی وحی، تلقی وحی است، إقراء، این که تلقی می‌کند همه را؟ بله، «فَلَا تَنْسَى» نتیجه، نسیان نخواهد بود. نه در اصل تلقی نسیان است نه در بقاء متلقى نسیان است، نه در مراحل دیگر که این بحث‌های دیگر دارد. این مرحله اولای عصمت است که عصمت در تلقی است.

دوم: عصمت در إلقاء وحی. می‌شود کسی در تلقی مطالب معصوم باشد اما در إلقاء خیانت کند، در إلقاء سهو کند. البته به فرض محال در معصومین، آنچه را که خداوند وحی می‌کند بر پیغمبر بزرگوار، همه را تلقی می‌کند صد درصد و می‌داند از طرف خدا است، اما این که همه را تلقی می‌کند صد درصد و می‌داند از طرف خدا است آیا این به خودی خود تضمین می‌کند که یادش نرود؟ تضمین می‌کند که یادش باشد و تقصیر نکند در إلقاء؟ خیر، اما بعد دوم را ما داریم می‌گوییم. بعد دوم چیست؟ این که آنچه را که خداوند إلقاء می‌کند تضمین این مطلب هم در بعد رسالت است که در إلقاء هم همین طور است.

«وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ»<sup>۱</sup> یکی از مثال‌های بسیار عالی قرآن شریف «وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ \* وَ الْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ \* إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ \* وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ»<sup>۲</sup> ارتباطش چیست؟ این قرآن قول فصل است، گنگی ندارد، گجی ندارد، ابهام ندارد، ظنی الدلالة نیست، روشن است، در تمام جهات روشنی، بیان و تبیان و نور است و هدایت است. خداوند مثال می‌زند. خداوند با مثال حقایق را به ما تفهیم می‌فرماید.

۱. طارق، آیه ۱۱.

۲. همان، آیات ۱۱ تا ۱۴.

«وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ» رجوع دو معنا دارد. چون «رَجَعَ إِلَى» داریم «رَجَعَهُمْ» هم داریم. این جا هر دو معنا است. «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ» قسم به آسمان که این حالت را دارد رجوع می کند، معنی متعدی است، إرجاع می کند اماناتی را که از ارض به او داده می شود. بخارهایی که از دریاها و رودها و آبها به آسمان به اراده الهی می رود، تمامش برمی گردد. یک مثقالش آن جا نمی ماند. این سهم زمین است. این آبی که خداوند به عنوان سهم زمین مقرر فرمود، این آب بالا می رود پایین می رود، این طور نیست که آسمان خیانت کند نگه دارد، یک مثقال از این بخار و آب ماندنی نیست. بله، بالا می رود و پایین می آید. «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ» این برای سماء، «وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ» زمین متصدع می شود یعنی این باران که بر زمین می ریزد، زمین شکافته می شود، نباتاتی که در زمین است، زمین شکافته می شود و نباتات بیرون می آیند.

«إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلُ» قول فصل کدام است؟ قول فصل و قول واضح و قول روشن و قول بیان آن است که کم و زیاد در آن نیست. آنچه را خداوند فرموده است همان به انسان می رسد. حالا، همان طور که آسمان، امانات بارانها را، امانات بخارها را، همان طور که هست می رساند، آسمان قلب پیغمبر چنین است. قلب پیغمبر سماء وحی است. این قلب پیغمبر، گرچه از نظر ظاهر زمینی است، و ساکن در زمین است، اما این قلب مربوط به سماء وحی است. این میاه نازل من سماء الوحی که بر قلب رسول الله نازل می شود یک مثقالش را نگه نمی دارد و همه آنها را می دهد. رسالت است، آنچه مخصوص رسول است رسالت نیست، نبوت است و آنچه مربوط است به کل مُرْسَلٌ إِلَيْهِمْ و مکلفین، رسالت است. یک مثقال از مطالبی که خداوند به عنوان بیان للمکلفین بر پیغمبر بزرگوار نازل کرده نگه نمی دارد.

«وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ» و اگر این بارانهایی که از آسمان وحی بر قلب رسول الله نازل شده که آیات وحی است، به قلبی که شایستگی دارند از برای تقبل وحی، همان طور که زمین شایستگی دارد، زمینی که شایستگی دارد برای تقبل باران که انبات کند، در این قلبی هم که آمادگی دارند این جریان حاصل می شود. «إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلُ» این مرحله دوم که مرحله تحویل است. تلقی مرحله اولی، مرحله ثانیه مرحله إلقاء.

وسط الأمرین، مرحله ی وُسطی که بین مرحله ی تلقی و إلقاء است، تطبیق است، خود عمل کند، آنچه را خداوند به او وحی کرد، خود بداند، خود معتقد شود، خود متخلق گردد و خود عمل کند. اول خود است بعد دیگران، تا خود ساخته نشود دیگران معنا ندارد،



چنانکه در سوره مزمل می‌خوانیم: «إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا»<sup>۱</sup> این برای چیست؟ «بَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ \* فُمِ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا \* نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا \* أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا \* إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا»<sup>۲</sup> این‌ها برای چیست؟ چرا باید پیغمبر بزرگوار با آن مقام شامخ معرفت و عبودیت، و عمل، تکلیف زائدی است که در سخت‌ترین مواقع که شب است برخیزد و مشغول قیام لیل باشد، مشغول خواندن قرآن باشد. چرا؟ برای این که خرج او بیشتر است. هر کسی خرجش بیشتر است، باید درآمدش نیز بیشتر باشد.

درآمد پیغمبر از نظر بنیه معرفتی و عبودیتی و بنیه تقرب إلى الله باید بیشتر از همه باشد؛ چون مُرْسَل است به سوی همگان، «إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا» سبح شنا نیست، شنای در دریای جده نیست، پیغمبر شناور دریا نبود، «إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ» در روز که روز دعوت است و باید در اقیانوس متلاطم خیلی وسیع که غرقی در آن بسیار زیاد هستند، غرق‌شده‌های جهالت و شهوت و حیوانیت، تقصیر و قصور در آن زیاد است، شما باید در این اقیانوس مواج مکلفین در کل عالم تکلیف شنا کنی، «إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا» چون سبح طویل داری بنابراین تسبیح طویل هم باید داشته باشی. اول خودسازی است، بعد ساختن دیگران. در آمرین بالمعروف و ناهین از منکر چنین است تا چه رسد نسبت به رسل که آن‌ها دارای مقام عصمت باید باشند در این سه بعد.

پس عصمت سه بعد است: بُعد تلقی وحی، بُعد القاء وحی و بُعد تطبیق وحی، که بُعد تطبیق بُعد بین المرحلتین است. این سه بعد مسلم است، عقلاً، کتاباً، سنتاً، پیامبران بزرگوار الهی ولو در نازل‌ترین مراحل رسالت باشند مثل آدم (ع)، این باید آنچه را می‌گیرد همان را تحویل دهد. کم نکند، زیاد نکند، شما ملاحظه کنید برای تثبیت این مطلب، برای این که کسی این گمان را نسبت به بزرگترین پیغمبران که نسبت به او بزرگترین استحاله است که خلاف بگوید، خداوند نسبت به پیغمبر فرموده: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ»<sup>۳</sup> این «لو» دو امتناع است، یکی «لو» یکی «تَقَوَّلَ»، لو يقول نیست، «تَقَوَّلَ» تفعل است، خیلی پیغمبر (ص) معاذ الله باید پرت بشود از پیغمبری تا چیزی را جعل کند. «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ» همان‌طور که با یمین قدرت و با یمین رحمت، ما، او را به مقام رسالت برانگیختیم، با همان یمین قدرت، ما او

۱. مزمل، آیه ۷.

۲. همان، آیات ۱ تا ۵.

۳. حاقه، آیه ۴۴.

را از رسالت می‌اندازیم. حرفی که می‌زند مانند دیگران متناقض است. متضاد می‌گوید. حرف صد درصد درست نیست.

«لَا خَدْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ \* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ»<sup>۱</sup> و تین رسالت و تین راستگویی و تین راست‌روی و راست‌بیانی و تمام راستی‌های که صد درصد مربوط به وحی است، ما از او خواهیم گرفت «وَلَوْ تَقَوَّلَ» امکان ندارد که پیغمبر بزرگوار الهی در آن بالاترین مقام، هرگز امکان ندارد که تقوّل کند، اما خدا این حرف را برای ما می‌زند. چرا؟ برای این که خیال نکنید که پیغمبر از پیش خودش چیزی می‌گوید. هر چه می‌گوید من عندالله است، هر چه مربوط به رسالت او است البته، مربوط به رسالت او است در سنت قولی و در سنت عملی و در سنت تقریری غیر ممکن است که آن را عوض کند.

این، معنای سه بُعدی عصمت است که هندسه رسالت دارای سه زاویه است که زاویه تلقی وحی، زاویه القاء وحی و زاویه تطبیق وحی است. این مربوط به مقام رسل به طور کلی. حالا، این را از کجا ثابت کنیم؟ مقداری عرض کردم، ولیکن اصولاً اگر کسی خدا را قبول ندارد رسالت یعنی چه؟ معاد یعنی چه؟ پیغمبر را قبول ندارد، امامت یعنی چه؟ پس بعد اول را باید قبول داشته باشند، خدا را قبول داشته باشند. خدا را قبول داشته باشد و بعد رسالت را، هم الزاماً به الزام ادله ربوبیت قبول داشته باشد، کسی که خدا را قبول دارد پس رسالت را قبول دارد، این رسالت، چه وضعی باید داشته باشد؟ می‌شود خداوند برای هدایت مردم که فطرتشان کافی نیست، عقلشان کافی نیست، درک فطری و عقلی و علمی شخصی کافی نیست، شورائی هم کافی نیست، بلکه ضلالت‌ها می‌ماند، تقصیراً به جای خود، و قصوراً هم چنین، الآن که تقصیر نیست. اگر رسل نیایند دو بعد است، دو ظلمت در میان مکلفین هست؛ ظلمت قصور و ظلمت تقصیر. رسالات الهی قصورها را برطرف می‌کند، آن نارسایی‌ها و ناکامی‌هایی که از آن‌ها تعبیر قصور می‌کنیم از بین می‌برد، بیان می‌کند، آنچه را که ما نمی‌توانیم. جلوی تقصیرها را هم، با بیان و حکمت و موعظه حسنه می‌گیرد.

بنابراین خدا را که پذیرفتیم و رسالت را نیز پذیرفتیم و دانستیم که عقل ما و فطرت ما و علم ما در بعد شخصی و در بعد شورائی کافی از برای اداره صد درصد ما نیست، ما را نگهبان از جهالت‌های عمدی و جهالت‌های قصوری، جهالت‌های تقصیری و تخلفات نیست، بنابراین خداوند که می‌فرستد باید جبران این مطالب را بکند. چقدر جبران کند؟

---

۱. همان، آیات ۴۵ و ۴۶.

درصد جبران چیست؟ ببینید، در بعد قدرت و علم فرستنده و رحمت فرستنده، درصد را انسان می‌فهمد، اگر یک نفر عالم عادل باتقوا، نائب معین می‌کند، هر مقدار عالم است، هر مقدار عادل است، در فرستاده او هم همین نقش در بعد پایین تر هست. اما صد درصد نیست. او صد درصد عالم نیست و باتقوا است، ولی صد درصد نیست. اما اگر کسی که فرستنده است، تماماً علم است تماماً قدرت است، تماماً رحمت است، بنابراین تماماً علم و تماماً قدرت و تماماً رحمتش باید مصرف بشود در فرستادن این رسول. این رسول اشتباه نگوید؛ نه قصوراً و نه تقصیراً. در بعد تلقی معلوم و در بعد القاء هم چنین، و در بعد وسط که بعد تطبیق است و عمل کردن خودش است، چه تطبیق عقیدتاً و علماً، و چه تطبیق عملاً، تطبیق یعنی انجام دادن، این باید باشد.

پس صرف این که ما خدا را شناختیم و فهمیدیم رسالت لازم است باید بدانیم که خدا رسول مشکل‌دار نمی‌شود بفرستد. خدا رسولی را بفرستد که بعضی مطالب یادش برود. یا عمداً نگوید، یا عملش بر خلاف باشد احياناً، بعضی مطالب را زیاد کند، بعضی مطالب را کم کند، نگفته را بگوید، گفته را نگوید، اشتباه کند، اگر خدا این کار را کند، یا معاذالله جاهل است یا عالم مطلقه است و خائن است، و حال آن که رسالت رحمت است. رسالت ربانیه عنوان رحمت ربانیه و ربانیت رحمت دارد، برای عطف و برای عنایت به بندگانی که گمراه هستند از سرگردانی نجات پیدا کنند، تا آن جا که امکان دارد، نه این که خدا بشوند. خدا بشوند که پیغمبران هم نمی‌توانند به این مرحله برسند.

در بعد ربوبیت و الوهیت که معنا ندارد. نخیر، در بعد امکان کسانی که مکلف هستند، خطاهای قصوری از بین برود، خطاهای تقصیری از بین برود. منتها از بین رفتن اول صد درصد است، قصور از بین برود، از بین رفتن دوم که تقصیر است تا آن جا که می‌شود تقصیرها از بین برود؛ چون اختیار هست بعضی‌ها تقصیر را دارند. بنابراین اگر خداوند رسولی را بفرستد و این رسول در بُعد اول، در بعد دوم، در بعد سوم، یا در دو بعد یا در سه بعد، این خطا داشته باشد یا خیانت داشته باشد یا جهل داشته باشد، این طبعاً برگشت به خدا می‌کند، یعنی جهل نسبت به او معاذالله، خیانت نسبت به او معاذالله، خلاف عدالت نسبت به او معاذالله، چون چنین است، پس عقلاً ما که خدا را باور کردیم و رسالت من عندالله را باور کردیم، رسول باید چنین باشد.

ما در قرآن شریف دوازده عنوان داریم که هر یک از عنوان‌ها کافی است برای اثبات این سه بعد رسالت. این را مجدد آقایان توجه بفرمایید. در کل آیاتی که مربوط به رسل است عرض کردیم لفظ عصمت در قرآن نداریم. عاصم داریم «قَالَ لَا عَصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ

اللَّهِ و غيره. «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»<sup>۱</sup> آن هم عصمت نیست، خداوند نگه می‌دارد که مردم چنین و چنان نکنند. اما عصمت به آن معنایی که ما اعتقاد داریم به لفظ عصمت در قرآن نیست. البته دوازده معنا در قرآن شریف در آیات گوناگونی از برای کل انبیاء در یک بُعد، از برای خصوص خصوص انبیاء از قبیل موسی، عیسی، خاتم النبیین (ص) در ابعاد مختلف، ما دوازده عنوان داریم که عصمت را می‌فهمیم.

- [سؤال]

- آن معصومین را می‌گیرد، ما را هم می‌گیرد.

- بسیار خوب. معصومین حتماً هستند دیگر؟

- این چه حرفی است؟ ما دلیل خاص می‌خواهیم که شامل معصومین فقط بشود نه

غیر معصومین، و إلا «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ» انبیاء را هم شامل می‌شود.

یکی از آن‌ها رسول است که مقداری بحث کردیم. رسالت الهی «أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَى»<sup>۲</sup> «أَرْسَلْنَا»، آیا خداوند قدرت ندارد که رسولی که جلوی خطای او را بگیرد و خطا نکند، به اراده الهی بفرستد؟ قدرت دارد یا ندارد؟ اگر قدرت ندارد که این خدا نیست، و اگر قدرت دارد و رحمت هم که دارد و علم هم که دارد، در تمام جهات کمال، مطلق است، این رسولی که می‌فرستند اگر این رسول نقصان در بعد رسالت، در بعد الوهیت که کسی إله نیست. اگر رسول، نقصان در بعد رسالت یا تلقی وحی یا عمل به وحی یا القاء به وحی داشته باشد، این نقصان برگشت به حق می‌کند؛ چون رسول او است. نماینده هر کسی، نماینده او است، اگر شخصی جاهل است، نماینده‌اش جاهل است، عالم است نماینده‌اش عالم است، به اندازه علم او. اگر علم مطلق است و رحمت مطلقه است و عنایت مطلقه است، پس باید نماینده او نشان بدهد رحمت مطلق او را، «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»<sup>۳</sup> باید این رحمة للعالمین که خداوند اراده دارد در شخص رسول الله و در دعوت رسالتی رسول الله در حیاتش و بعد از حیاتش إلی یوم القیامة نقش ببندد، این خطا در او نباید باشد و إلا رحمة نیست، رحمة و زحمة است، زحمتش بیشتر است، برای این که اگر رسول نیاید و من اشتباه کنم من اشتباه کرده‌ام، اما اگر رسول بیاید و اشتباه بگوید، یعنی خدا اشتباه کرده است. یعنی خدا او را به اشتباه انداخته است. این زحمت

۱. مائده، آیه ۶۷.

۲. مؤمنون، آیه ۴۴.

۳. انبیاء، آیه ۱۰۷.

است. «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» یا «وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمْ»<sup>۱</sup> و از این قبیل. در بعد رسالت وقتی ما حساب کنیم می‌بینیم که این حتماً باید در این سه بعد، البته ابعاد دیگر، ابعاد حیانی است، در این سه بعد که به عنوان ضابطه کلی صد درصد این باید که حتماً معصوم باشد.

مبعوث: بعث در قرآن شریف «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ»<sup>۲</sup> الی آخر. از این قبیل آیات. بعث انگیزتن است دیگر، انگیزتن در مقابل خمول‌ها و رکودها است. «وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ»<sup>۳</sup> «وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا»<sup>۴</sup> این خمول است، یا خمول تقصیری است یا خمول قصوری است.

اصولاً مکلف تا آن‌جا که امکان دارد باید حرکت الی الله کند دیگر، باید سالک فی سبیل الله باشد، این حرکت، اصلاً ایمان یعنی حرکت، معرفت، خداپرستی، توحید و غیره، تمام مراحل که شما حساب کنید، مراحل خیری که از طرف حق سبحانه و تعالی است رکود در آن نیست، عقب‌گرد نیست، رکود نیست، حرکت است، حرکت به سوی الله است در بعد معرفت است، در بعد عبادت است، در بعد عمل است، در بعد شخصی است، در بعد اجتماعی است، این‌ها همه حرکت است.

منتها بدون رسل حرکت‌ها کند است یا نیست، یا به عقب برمی‌گردد، ارتجاع است، نوعاً ارتجاع است، و بعد هم ثبات است، بعد هم اگر جلو رفتن است، جلو رفتن در شهوات است، در حیوانیت‌ها است، در هوس‌ها است، در استبدادها است، از این مثلث که ثالوث است بگذریم، مرحله‌ی رابعه را خداوند اراده کرده است. که حرکت به سوی کمال، به سوی معرفه الله و عبادة الله و العمل لله است. این حرکت را چه کسی باید بدهد؟ خدا باید بدهد. خداوند در فطرت ما نیروی حرکت گذاشته است، کافی نیست، در عقل ما، کافی نیست، در شوراها، منهای وحی، کافی نیست، در علم‌ها، تعقل‌ها، کافی نیست، صد درصد نمی‌کند حرکت را تا صراط المستقیم باشد. «صراط الطعام ابتلعه» طوری که منحرف نشود، اگر آن راه را درست بگیرد، منحرف نشود، بنابراین بعثت، آن هم بعثت الله، یک مرتبه بنده بعث می‌کنم، یک مرتبه شما بعث می‌کنی، ما به اندازه قدرت معرفتی خودمان بعث می‌کنیم. بیشتر از آنچه داریم، نیست.

۱. هود، آیه ۱۱۹.

۲. بقره، آیه ۲۱۳.

۳. اعراف، آیه ۱۷۶.

۴. کهف، آیه ۲۸.

وقتی که خداوند بعث می‌کند، می‌انگیزد، انگیزشی ایجاد می‌کند در زمینه انگیزه‌های فطری و عقلی که با این انگیزه سبیل الله را درست طی کند. اگر خطا در این جا باشد، خطا برگشت به خدا می‌کند. یا جهالت است یا خیانت است. این آیات بعث، مراجعه بفرمایید.

امین: «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ»<sup>۱</sup> در سوره مبارکه شعراء، سوره بیست و ششم، آیه ۱۰۶: «إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ» از نوح گرفته است تا بعد. ببینید، یک کلمه تکرار نیست، ببینید، بعضی از جاها اگر تکرار نشود این به خلاف بلاغت است. به خلاف فصاحت است. «إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ \* إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ». «إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ \* إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ» آیه ۱۲۵ همین سوره. «إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ \* إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ» عین تعبیر همین است. آیه ۱۴۳. «إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ \* إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ» آیه ۱۶۲. «إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ \* إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ» آیه ۱۷۸.

بعد به طور کلی، سوره ۲۳ آیه ۲۱: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»<sup>۲</sup> ببینید، «رَسُولٌ أَمِينٌ» امانت چند نوع است: گاهی اوقات انسان، امین است، اما قدرت، مطلقه نیست. امین است، اما اگر کسی آمد بر او غلبه کرد و مال امانتی را برد و این قاصر بود و مقصر نبود، به امانتش ضرر نمی‌زند، امین است، ولی امینی است که ولو این که خیانت نمی‌کند، ولیکن امانت صد درصد نیست، چرا؟ چون او قاصر است. اما آیا خدا قاصر است؟ خود خداوند که امین است از نظر علم و از نظر قدرت و از نظر رحمت، هیچ امکان خیانت ولو یک در میلیاردها، یک در بی‌نهایت در او هست؟ خیر، در بُعد الوهیت و ربوبیت.

در بُعد ارسال رسول و در بُعد بعث مبعوثین نیز چنین است. وقتی رسول از طرف خدا می‌گوید که «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ» نه رجلُ امین، بقال امین، عطار امین، کناس امین، آن امن امانت در بعد خودش است که تقصیر هیچ، قصور که دارد، ولی «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ» من را خداوند فرستاده و من را امین در میان خلق قرار داده است، خدا کسی را صد درصد امین در میان خلق قرار می‌دهد که تقصیر نکند هیچ، قصور هم در بعد بلاغ

۱. شعراء، آیه ۱۰۷.

۲. احزاب، آیه ۲۱.

رسالتی نداشته باشد، در بعد عمل نداشته باشد، در بعد فکر و در بعد تبلیغ، این بعد سوم است که امین است. بعد، ابعاد دیگری است. ابعاد دیگر را فردا بحث می‌کنیم.

من مطلب دیگری را مطرح می‌کنم آقایان بر روی آن فکر کنید. آن مطلب این است: «سؤال من الأسئلة العظام: كيف يعصم ربنا و يصطفى و ينتجب و ينتخب و يعث و يرسل و ياتمن ربنا اشخاصاً خصوصاً، هل لعملٍ عملوه؟ لا». خدا از ازل، آدم بنا است پیغمبر اول باشد. محمد (ص) پیامبر آخر باشد. عیسی قبل الآخر باشد، این‌ها عملی کرده‌اند؟ بالاتر از این «وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا»<sup>۱</sup> «یحیی (ع) کان صبیّاً قبل بلوغ الحلم» و «وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» لماذا آتاه الحكم؟ هل أجبره على العصمة؟ حتى يؤتیه حكم العصمة و الرسالة؟».

سؤال است دیگر، بارها هم شده و ما هم جواب‌هایی داده‌ایم. ولی حالا باید بیشتر در سؤال فکر کنیم و در جواب هم بیشتر فکر کنیم. البته کسی ممکن است این‌طور بگوید که خدا این شخص را که مبعوث به رسالت کرد، به او تکلیف هم کرد که در بعد رسالتی تو باید کار کنی. ولی این کافی نیست. قبلاً هم ما این را عرض کردیم، ولی این کافی نیست، کافی صد درصد نیست، مقداری قانع می‌کند، ولی کافی صد درصد نیست.

این جا شما فکر کنید که خداوند که انبیاء را مقرر فرمود، این انبیاء که به آن‌ها عصمت داد، بعد العمل عصمت داد؟ اگر بعد العمل است، یحیی چیست؟ بعد العمل عصمت داد؟ این که وقتی پیغمبر می‌شود، باید او را معصوم کنند. وقتی که پیغمبر شد کارهای پیغمبری می‌کند. اعمالش معصوم است، افکارش معصوم است، علمش معصوم است، تبلیغش معصوم است، عصمت از اول باید بیاید، و بعداً این بلاغ وحی و مواد رسالتی برای انبیاء (ع) بیاید. آقایان بر روی این فکر بفرمایید.

بعد، ما در این بحث نبوت، چند رشته داریم: یک رشته اثباتی و یک رشته سلبی. رشته اثباتی «إثبات عصم النبیین عقلاً، کتاباً، سنةً، عصم النبیین فی الأبعاد الرسالية الثلاث، تلقى الوحی، العمل بالوحی و إلقاء الوحی» این را داریم. اگر این صد درصد ثابت شد صد درصد بدون هیچ تخلفی، منتها کجا؟ از وقتی رسول است تا وقتی که می‌میرد، قبل را کار نداریم. «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى»<sup>۲</sup> آدم قبلاً عصیان کرد. آن که محور بحث است «منذ بداية الرسالة حتى الموت، لا بد أن يكون معصوماً فی أى المراحل الثلاث»

۱. مریم، آیه ۲۰.

۲. طه، آیه ۱۲۱.

این را داریم بحث می‌کنیم. اگر این مطلب صد درصد ثابت شد بنابراین ما یک دلیل بالفعل داریم که اگر از آیاتی یا از روایاتی، ذنب، عصیان، تقصیر، تخلف از پیغمبری انسان مشاهده کرد باید ببیند که این آیه از آیات متشابهات است مثلاً؟ اگر خیلی فهم نداشته باشیم، اگر درست در آیات فکر کنیم، در خود آیات بنده فکر کردم باز هم فکر می‌کنم، هیچ آیه‌ای در قرآن شریف ما نداریم که عصیانی برای پیغمبری در زمان نبوت ثابت کند که مربوط به رسالت باشد. این قید را توجه داشته باشید: مربوط به رسالت باشد.

مطالب دیگری هست که حالا تحمل شنیدن آن‌ها را ندارید. خودم تحمل ندارم که بگویم. این را بعداً عرض خواهیم کرد. چون این بحث‌ها در حوزه‌های ما اصلاً نیست. حوزه‌های ما حوزه‌های قرآنی که نیست، در این بحث‌ها اصلاً وارد نمی‌شوند، به قول بعضی‌ها برای جهال است، یک آیه قرآنی را طلبه‌ای برای طلبه‌ای دیگر خوانده بود، گفته بود که روضه نخوان، این کتاب برای علما نیست. این بحث‌ها را ما باید حساب کنیم که حالا داریم بحث می‌کنیم. بیایید از اول قرآن را مطالعه کنید، آنچه را گفتند و آنچه را نوشتند و آنچه را چه کردند، اولاً نگفته‌اند و ننوخته‌اند، اگر هم گفته‌اند و نوشته‌اند، هر یک از دیگری نقل کرده است و به درد ما نمی‌خورد.

ما می‌خواهیم تحقیق کنیم که آیا بر محور فطرت و عقل و بر محور کتاب، نه این‌که به اجبار دلالت بدهیم آیات را، ما خود را صاف کنیم و با چشم صاف و بدون موانع ببینیم که خدا چه می‌گوید؟ نه این‌که از خدا بالاتر بشویم، بگوییم: «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» یعنی «تَرَكَ الْأُولَى». این شدرسنا است، نخیر، آنچه را که قرآن شریف می‌گوید ما می‌خواهیم همان‌طور باشیم. نمی‌خواهیم از خدا خداتر بشویم و به خدا یاد بدهیم نخیر «قُلْ أَتَعَلَّمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ»<sup>۱</sup> این‌طور نمی‌خواهیم باشیم.

«اللَّهُمَّ اشْرَحْ صُدُورَنَا بِنُورِ الْعِلْمِ وَالْإِيمَانِ وَ مَعَارِفِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّهُ وَ تَرْضَاهُ وَ جَنَّبْنَا عَمَّا لَا تُحِبُّهُ وَ لَا تَرْضَاهُ».

«وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ».

---

۱. حجرات، آیه ۱۶.